

توسعه علوم در بستر تمدن اسلامی

عباس قیومی ابرقویی^۱

چکیده

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دانستن خود دسته‌ای از علوم را ابداع کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس کردند و در هر دو دسته علوم، به پیشرفت و تعالی شایان توجهی در زمان خود رسیدند. مبنای پیشرفت دانش میان مسلمانان را تشویق اسلام به علم‌آموزی باید دانست. مسئله دیگری که موجب رشد علم و دانش نزد مسلمانان شد، تساهل و تسامح با اهل علم در عین حفظ مبانی اعتقادی خود بود. این تساهل زمینه اجتماعی استفاده از علوم سایر ملل را فراهم کرد و محیط مناسبی برای تحقیق و پژوهش و رشد دانشمندان ایجاد نمود.

واژگان کلیدی: توسعه علم و فناوری، تمدن اسلامی.

مقدمه

برگزاری مجالس مناظرات علمی پرداختند. نخستین حلقه‌های علمی را پیامبر در مساجد برپا کرد. این سنت حسنه ادامه یافت؛ چنان‌که نزدیک به یک قرن بعد فرزندان ایشان، امام باقر و امام صادق (ع)، در مدینه حلقه‌های درس بزرگی برپا می‌کردند و فقه و حدیث و مباحث اعتقادی را به شاگردانشان تعلیم می‌دادند. نوشته‌اند از امام صادق (ع) چهار هزار نفر حدیث روایت کرده‌اند (گرجی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۵).

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دانستن خود دسته‌ای از علوم را ابداع و نوآوری کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس نمودند. دسته اول را «علوم ابداعی» و دسته دوم را «علوم اقتباسی» یا بنا به اصطلاح متعارف دخیله، به معنی داخل فرهنگ اسلامی شده می‌توان نامید.

۱-۱. علوم ابداعی

نیاز مسلمانان و قابلیت ایشان در تدوین علوم نظری پایه‌گذار علوم ابداعی، از جمله تفسیر، فقه، صرف و نحو و کلام است. قرآن هم آن‌ها را در این مسیر راهنمایی کرده است. خداوند معارف خود

مسلمانان برای پاسخ به نیازهای جامعه اسلامی و سیراب کردن عطش دانستن خود دسته‌ای از علوم را ابداع کردند و دسته‌ای را از سایر ملل و اقوام اقتباس نمودند و در هر دو دسته، به پیشرفت و تعالی قابل توجهی در زمان خود رسیدند. در این مقاله نخست تاریخ توسعه علم در تمدن اسلامی توضیح داده شده، سپس به علل رشد علم و فناوری در میان مسلمانان پرداخته شده است.

۱. آغاز جنبش علمی در تمدن اسلامی

اسلام از طریق پیامبری حکیم و مزکی همراه با کتابی آسمانی فرود آمد و در آغاز دعوت خود انسان را به خواندن فراخواند. پیغمبر اسلام هم در دعوت خود مردم را به آموختن دانش و استفاده از ذخایر علوم بشری توصیه کرد، سوادآموزی را تشویق کرد و جمعی از اصحاب را به فراگیری تورات و انجیل و آموختن زبان بیگانه گماشت (زرین کوب، ۱۳۵۵، ص ۲۷) از ایشان است: «اطلبوا العلم ولو بالصین» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۲۷).

مسلمانان به مدد شعور پرورش‌یافته در دامن وحی و راهنمایی اولیای الهی به توسعه علوم و نوشتن کتب و بنای مدارس و

سپس در زمان عمر ابن عبدالعزیز به جمع‌آوری احادیث پیامبر پرداختند. در همین زمان حاکمان براساس دستورهای قرآن و سنت نبوی مالیات جمع می‌کردند یا قاضیان بر همین اساس بر مسند قضاوت می‌نشستند. در حلقه‌های مباحث علمی هم از احکام خدا بحث می‌شد. به تبع آن روش‌های استنباط حکم شفاف‌تر شد و مقدمه تکمیل مکاتبی فراهم آمد که هر یک راه و روشی برای استنباط مطرح می‌کردند. در آغاز قرن دوم نخستین مکاتب فقه ظهور کردند و رسائل احکام تدوین شدند.

ابوحنیفه نعمان بن کاتب (۸۰-۱۵۰ق) نخستین مکتب فقهی اهل سنت را پایه‌گذاری کرد که در آن، بر نقش عقل و رأی در استنباط حکم شرع تأکید خاص داشت. پس از او مالک بن انس (۹۲-۱۷۲ق) مذهب مالکی را بنیاد گذاشت و محمد بن ادریس شافعی (۱۵۰-۲۰۴ق) و احمد بن محمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ق) مذاهب شافعی و حنبلی را تأسیس کردند. پس از این امامان درباره مسائل فقهی و طرز استنباط ایشان به بحث و تحقیق گذشت و پس از آن استنباط حکم تعطیل شد و تقلید و بسط آرای این فقها عمومیت یافت.

تاریخ فقه نزد اهل سنت به چند دوره تقسیم می‌شود که عبارت است از عصر صحابه، عصر تابعین، دوره پیشوایان مذاهب و دوره بحث و بررسی، عصر قرار یافتن مذاهب و تقلید از آن‌ها و دوره معاصر. با آغاز دوره تقلید از قرن چهارم به بعد، باب اجتهاد در میان اهل سنت تا حد زیادی بسته شد و اکثریت ایشان یکی از مکاتب چهارگانه را پذیرفتند و براساس آن رفتار کردند؛ البته در زمان ما با گسترش علوم و مسائل جامعه، تقلید از مذاهب چهارگانه دچار تغییراتی شده است (گرجی، ۱۳۷۷، ص ۱۰).

در کنار رواج مکاتب میان اهل سنت، امامان شیعه به‌ویژه امام باقر و امام صادق (ع) و شاگردان ایشان مکتب فقهی شیعی را پایه‌گذاری کردند. این مکتب مبتنی بر سنت نبوی و اوصیای معصوم ایشان بود. در دوره اول تا غیبت امام دوازدهم، بیشتر فقهای شیعه به نقل حدیث از ائمه و ثبت و ضبط آن‌ها اشتغال داشتند. پس از بسته شدن این باب، فقها به جمع‌آوری و دسته‌بندی و تاحدودی اجتهاد در باب برخی مسائل پرداختند. در قرن چهارم مکتب فقه اجتهادی شیعه را شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ق) پایه گذاشت و پس از او، این مکتب از طریق شاگردانش بسط یافت (همان، ص ۱۴۰).

از مکتب امام صادق (ع) ۴ هزار نفر حدیث نقل کرده‌اند. مکتب شیعه مغضوب حکومت و در اقلیت بود؛ به همین علت در قرون دوم و سوم شمار دانشمندان و ناقلان حدیث در سایر مکاتب و سایر بلاد مسلمانان مانند کوفه و شام، که در آن‌ها نیز کرسی‌های افتا و درس برقرار بوده است، به ده‌ها هزار نفر محدث می‌رسیده که از آن میان نام شمار «زیادی» از زنان آمده است (زرین‌کوب، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹).

را در کتابی فرستاده و به این وسیله الگویی فرا راه مسلمانان قرار داده است تا معارف خود را به‌صورت کتاب تدوین کنند. پیش‌تر در یونان و مصر باستان، در کنار منابع شفاهی و انتقال سینه به سینه معارف، کتاب نقش ابزاری جانبی داشت و ابزار تدریس و کسب دانش مستقل به‌شمار نمی‌رفت.

علم لغت از نخستین علوم علمی است که پس از اسلام در میان مسلمانان رونق گرفت. قبل از اسلام بحث شعر و ادب در میان قوم عرب رواج داشت. آن‌ها اشعارشان را در مجامع و کوچه و بازار برای یکدیگر می‌خواندند. در این محافل اشعار را نقد می‌کردند و درباره صحیح و سقیم بودن و ضعف و قوت آن داوری می‌کردند. بعد از اسلام هم بحث از لغت و شعر و مهم‌تر از آن قرآن، که نزد عرب اثر ادبی فاخری بود، در حلقه‌های علمی و اعتقادی و ادبی بسط یافت. مباحث علمی را پیامبر (ص) در میان مسلمانان رواج داد و همو تشکیل حلقه‌های بحث علمی و اعتقادی را در مساجد و میان مسلمان تشویق کرد. پیرو آن، مباحث ادبی غنای بیشتری یافت و مباحث صرف و نحو هم به آن افزوده شد.

نخستین صورت‌بندی قواعد صرف و نحو را به تعلیمات حضرت علی (ع) به ابوالاسود دؤنلی نسبت می‌دهند. ابوالاسود این تعلیمات را بسط داد و اولین مباحث علم لغت را تنظیم کرد. پس از ایشان اقوام تازه‌مسلمان به بسط علم لغت کمک کردند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۷۹).

حلقه‌های علمی کوفه و بصره بحث لغت را پروراندند. لغت‌شناسان به تحقیق در لغت عرب پرداختند؛ چنان‌که نزد اقوام بدوی حجاز می‌رفتند و لغات و معنی آن‌ها را از ایشان می‌آموختند. نخست خلیل ابن احمد صاحب العین تألیف جامعی در صرف و نحو کرد و سپس شاگردش، سیبویه، این مباحث را به غایت خود رسانید و به این ترتیب علم صرف و نحو وضع شد و توسعه یافت (همان، ص ۴۸۲-۴۸۳).

مبحث علم لغت در میان مسلمانان فقط صرف و نحو نبود، بلکه صورت‌های اولیه‌ای از مباحث فلسفه زبان را نیز در خود داشت. مکتب کوفه به زبان به‌مثابه امری عرفی نگاه می‌کرد، در مقابل، مکتب بصره زبان را به‌صورت ساختی معقول تحلیل می‌کرد و برای قواعد زبان اعتبار خاصی قائل بود و این دو مکتب درباره این مسائل با هم مباحثه داشتند (کربن، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴).

در علم فقه هم مسلمانان، بنابر فراست و ذوق خویش، به گردآوری منابع و تنظیم مباحث و تدوین احکام پرداختند و دانشی قویم آفریدند. نخستین بار پیامبر (ص) احکام اسلامی را مستقیم برای مردم بیان کرد. بعد از پیامبر (ص) اصحاب ایشان و پس از آن‌ها تابعین مرجع احکام مردم شدند. آن‌ها براساس قرآن و سنت نبوی و استشاره میان خویش (اجماع) و رأی خود برای مردم احکام می‌گفتند و امور جامعه مسلمان را بر محور آن اداره می‌کردند.

مسلمانان نخست در عهد خلفا قرآن را جمع‌آوری کردند و

بود، پایه‌گذاری کرد. پس از او میان معتزله و کسانانی که عقل را برای بحث درباره عقاید دینی ناتوان می‌دیدند و سنت و حدیث و قرآن را برای شناخت کافی می‌دانستند مباحثات و مناظرات طولانی اتفاق افتاد؛ چنان‌که مأمون، که خود گرایش اعتزالی داشت، شرط اعطای سمت فضاوت را داشتن اعتقادات اعتزالی قرار داد. پس از او هم مدتی فقها قدرت گرفتند و معتقدان به نگرش‌های اعتزالی را طرد و تکفیر کردند (همان، ص ۵۵۶، ۵۸۷).

ابوالحسن اشعری (متوفی ۳۲۴ق) مکتب اشعری را پایه‌گذاری کرد؛ این مکتب به رویکرد مکاتب حدیثی نزدیکی بیشتری داشت. ایشان تا حدود زیادی استشهد به ظواهر آیات و روایات را مدلل می‌کرد؛ چنان‌که اشعری درباره امکان روئیت خدا بحث طولانی دارد؛ زیرا خداوند در قرآن به صفاتی انسانی توصیف شده است. معتزله این مسئله را به مجاز بازمی‌گرداندند. اشعری هم می‌گوید امکان عقلی آن را توضیح دهد.

در مقابل گرایش ظاهری به قرآن و حدیث، اسماعیلیان مکتب باطنی‌گری را بنیان نهادند که بر تأویل کلام الهی و عبور از صورت ظاهر آیات و روایات و رسیدن به باطن آن‌ها تأکید می‌کرد. ایشان مکتب علمی و فکری تأثیرگذاری را پایه‌گذاری کردند و نزاعی اعتقادی آفریدند؛ به طوری که طی قرن‌ها، باطنی‌گری در بسیاری از نواحی اسلامی بدعت و کفر تلقی می‌شد.

فلسفه، که در شمار علوم دخیله یا اقباسی می‌گنجد، از قرن دوم با رواج ترجمه آثار سریانی و یونانی در میان مسلمانان رواج یافت. مأمون در قرن دوم هجری گروهی از مترجمان را در بیت الحکمه گرد آورد و ایشان را به کار ترجمه علوم مختلف، به‌ویژه فلسفه گماشت. حنین بن اسحاق و پسرش اسحاق بن حنین و گروهی دیگر مانند حجاج بن مطر، از نسطوریان سریانی، در این راه کوشش‌های عالمانه‌ای کردند. کتب ارسطو و افلاطون و برخی از کتب مکتب اسکندرانی و نوافلاطونی و مجسطی بطلمیوس و کتب دیگری در ریاضی و هندسه و پزشکی به‌دست ایشان به عربی درآمد. جریان ترجمه، که از قرن دوم آغاز شد، تا قرن سوم و حتی بعد از آن با شتاب کمتری ادامه یافت.

در امتداد این جریان مبارک، فیلسوفان بزرگی در دایره تمدن اسلامی ظهور کردند؛ از الکندی (متوفی ۲۶۱ ق) و شاگردانش گرفته تا فارابی (متوفی در قرن چهارم) و ابوعلی سینا و سهروردی در قرن پنجم و ششم. پس از ایشان ابن رشد جریان فلسفه را در اندلس به‌دست گرفت. آثار ابوعلی سینا و ابن رشد به لاتین ترجمه شد و حکمت از طریق این فیلسوفان مسلمان به غرب قرون وسطی معرفی شد. جریان فلسفه در ایران به‌صورت آتشی زیرخاکستر ماند تا در روزگار صفوی دوباره با میرداماد و صدرالمتألهین برافروخت و پس از او تا روزگار ما ادامه یافت.

مسلمانان حکمت را از یونانیان گرفتند، اما در کنار دین، شعله

اهمیت کار فقیهان به عمل علمی ایشان محدود نیست. فقه‌های اهل سنت به همراه حکام و سلاطین بنای تمدن اسلامی را پایه‌گذاری کردند و در بقای آن کوشیدند. امامان و فقه‌های شیعه نیز در تأسیس این بنا و سپس در تأسیس دولت‌های اسلامی مانند فاطمی و صفوی نقش داشتند.

بنای هر تمدنی به عزم و اراده حاکمان و دانش اداره جامعه و قوانین و مقرراتی بستگی دارد که مبنای اداره شئون زندگی است. قرآن و پیامبر این احکام را آوردند، فقها آن را تنظیم کردند و در اجرای آن کوشیدند و مراعات‌ها کشیدند؛ چنان‌که منصور عباسی پست قضا را به ابوحنیفه پیشنهاد داد و او نپذیرفت و مغضوب و زندانی شد. امام شافعی و احمد حنبل هم با حکومت زمان خویش ناسازگاری داشتند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۷۵۴).

فقها مدارس بزرگ علمیه را، که احکام شرعی در آن تدریس می‌شد، و همچنین موقوفات را اداره می‌کردند. جماعات را برپا می‌داشتند و مردم را به قرآن و سنت دعوت می‌کردند و در برابر کسانانی که از این حدود، قضاوت ایشان، پا بیرون می‌گذاشتند می‌ایستادند. امروز ماجرای بر دارکردن منصور حلاج را می‌شنویم یا اشعاری را به خاطر می‌آوریم که در آن به فقه‌های آلوده به دنیا طعنه زده شده است، اما باید دانست اگر اجرای حدود نبود، تمدن اسلامی هم برپا نمی‌شد؛ البته روشن است درباره فقه رایج پس از پیامبر و رفتار فقیهان در تاریخ اسلام می‌توان چون و چرا کرد و از ارتباط آن با سنت رسول خدا پرسید، اما از قدر و عظمت کار ایشان نمی‌توان گذشت.

به همراه دانش فقه، در قرن اول نخستین مکاتب کلامی پا گرفتند. مسلمانان به علت آشنایی با سایر ادیان و مکاتب و ذوق پرسشگری خویش درباره برخی اعتقادات دینی دچار مسئله شدند. علمایی نیز به این مسائل اندیشیدند و به آن پاسخ دادند. این پرسش و پاسخ‌ها و حلقه‌های علمی مترتب بر آن، مکاتب کلامی را پایه گذاشت و رونق بخشید؛ چنان‌که مناظرات کلامیون با یکدیگر و اهل کلام و فقه و درگیر شدن حکومت‌ها در این مناظرات، فضای علمی پویایی آفرید. عدل خدا، رابطه صفات الهی و ذات حق، مسئله قضا و قدر و حدوث و قدم قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و امامت و خلافت مسلمان نخستین مسائل کلامی بودند.

علم کلام یکی از مباحث حلقه‌های درس ائمه شیعه نیز بود. از حضرت علی (ع) مباحث عمیقی در مورد خداشناسی به ما رسیده است یا امام صادق (ع) رساله توحید مفضل را در خداشناسی برای شاگردش مفضل انشا کرده است. این رساله در مورد خداشناسی و دلایل اثبات ذات باری و رابطه ذات و صفات حق مباحث عمیقی دارد.

هم‌زمان واصل بن عطا نخستین صورت‌بندی‌های علم کلام را انجام داد و مکتب اعتزال (معتزله) را، که به مکتب شیعه نزدیک

فلسفی در جهان اسلام را نیز متأثر کرد و راه برای بسط دانشی باز شد که امروز آن را عرفان نظری می‌خوانیم و نام بزرگانی مانند جلال‌الدین رومی و محی‌الدین عربی و شارحان حکمت او در این زمینه شهره عام و خاص است.

در کنار علوم متعارف، مسلمانان در علوم غریبه هم پیشرفت‌های خاصی کردند. علم کیمیا در میان ایشان رواج زیادی یافت و پایه علم شیمی شد. علم جفر هم از جمله این علوم است که اختراع آن را به امام صادق (ع) نسبت می‌دهند (کرین، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳).

۱-۲. علوم اقباسی یا دخیله

همراه با ابداع علوم جدید، اسلام زمینه اقباس دانش و علوم سایر اقوام و تمدن‌ها را فراهم کرد. اسلام دانشمندان همه مذاهب، از جمله مسیحی، صائبی و یهودی را قدر شناخت و دست ایشان را برای تحقیق و تألیف و تعلیم باز گذاشت؛ به طوری که «بیشترین دانشمندان جهان اسلام ایرانی بودند» (زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۴۶). تا مدت‌ها بعد از ظهور اسلام، بهترین اطبا نصرانی بودند و مسلمانان با رغبت به ایشان رجوع می‌کردند. «در میان طبای قرن دهم میلادی بیست و نه طبیب مسیحی و سه طبیب یهودی و چهار طبیب حرانی بود. در قرن بعد تعداد مسیحیان به سه و یهودیان به هفت رسید و از آن پس طب به دست مسلمانان افتاد» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷ به نقل از تاریخ طب عربی، ص ۳۳۳)؛ چنان‌که در قرون چهارم و پنجم رازی و ابن سینا بزرگ‌ترین پزشکان روزگار خویش شدند. «کتب رازی به لاتین ترجمه شد و چنان حجیتی در طب یافت که تا قرن هفدهم کتب اصلی درسی سرزمین اروپا شد» (همان، ص ۳۵۷).

طب برای مسلمانان حرفه یا شاخه‌ای از دانش جدا از سایر علوم نبود، شاخه‌ای از درخت دانش و بخشی از نگرش کلی عالم به عالم بود که از بدن انسان و امراض او بحث می‌کرد. اطبا در کنار طب از سایر رشته‌های علمی هم اطلاع داشتند و گاه مانند ابن سینا در آن سرآمد بودند و از این معارف استفاده می‌کردند.

یکی از مهم‌ترین صناعاتی که در تمدن اسلامی پیشرفت کرد داروگری است. در مورد این علم گفتنی است: «مسلمین از پیشوایان و مؤسسان بودند... در شناخت داروها خواه ریشه نباتی داشته باشد و یا حیوانی استادی یافتند و نخستین کسانی بودند که به قرابادین پرداختند. یوحنا بن ماسویه در این راه پیشقدم است» (همان، ص ۳۵۹). بهترین قرابادین هم تألیف کوهن عطار، داروگر یهودی و رئیس داروگران قاهره، است (همان).

مسلمانان ریاضیات را بیشتر از یونانیان و هندیان آموختند و بسط دادند. ایشان شمارش دهدهی را از هندیان فراگرفتند و تکمیل کردند و به اروپاییان انتقال دادند. این کار گام مهمی در توسعه ریاضیات بود. آن‌ها علم جبر را نوآوری کردند. خوارزمی در زمان مأمون به این نوآوری مهم ریاضی دست یافت و الوصایا فی الجبر و المقابله را تألیف کرد. اروپاییان واژه جبر را از او

معنوی و رموز باطنی آن را حفظ کردند و کوشیدند آن را از افتادن در ورطه مباحث نظری صرف دور نگاه دارند و هویت الهی آن را با توأمانی علم و عمل پاس دارند؛ چنان‌که شیخ اشراق کوشید فلسفه را به دستگاه بیان عقاید اشراقی و الهامات ربوبی به قلوب اهل معرفت تبدیل کند.

دانش فلسفه یکی از منابع مهم اندیشه اسلامی شد. اندیشه‌های فلسفی در پیوند مستقیم و غیرمستقیم بر معرفت مسلمانان از جهان، اخلاق و سیاست و به‌ویژه دانش کلام مؤثر افتاد. دانش منطق هم در اصول استنباط احکام شرع مؤثر واقع شد و به‌صورت پایه‌ای از این دانش درآمد؛ چنان‌که تا امروز در مدارس علوم دینی تدریس می‌شود.

اهل سنت از همان آغاز بر فلاسفه شمشیر کشیدند و فلسفه بیشتر در میان شیعیان و اسماعیلیان رواج یافت. فارابی و ابوعلی سینا مذهب شیعه داشتند. در میان اهل سنت، امام محمد غزالی نقدهای سهمگینی به فلسفه و علوم دخیله (اقباسی)، از جمله طبیعیات و ریاضیات کرد. او بر این باور بود که چنین دانش‌هایی موجب گمراهی و دوری از دین خداست. به نظر او این علوم یا مانند فلسفه کفریات است یا مقدمه کفریات و موجب عطف توجه به آن‌ها و زمینه روی‌گردانی از دین.

نقد او به همراه زمینه اجتماعی، که فقها گسترده بودند، جریان تفکر فلسفی و به‌طور کلی علوم عقلی را در جهان اسلام به حاشیه کشید. از آن پس، مشعل علوم عقلی برای مدت کوتاهی در اندلس و سپس در میان پیروان تشیع در ایران روشن ماند، بدون آنکه ارتباط عمیقی با دیگر حوزه‌های فکری جهان اسلام داشته باشد.

علم تاریخ را هم اسلام برای اعراب مسلمان آورد؛ از این رو می‌توان آن را در شمار علوم ابداعی دانست (همان، ص ۴۹۴).

محمد بن اسحاق (متوفی ۱۵۱ ق) نخستین کسی بود که سیره نبوی را جمع کرد، سپس نوشتن طبقات صحابه، طبقات شعرا و کتب تاریخ عمومی رواج یافت. «مسلمانان بیش از هر ملت دیگری در تاریخ پیشرفت کردند و کتاب نوشتند؛ به قسمی که در کشف الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است» (همان، ص ۵۰۳).

در کنار اهل علم جریان‌های صوفیانه هم یکی از بزرگ‌ترین منابع تولید دانش و معرفت در تمدن اسلامی بود. اسلام در بطن خود توصیه به زهد و تقوا را توأمان با توصیه به امور دنیا و توجه به ظاهر در خود داشت. از همان آغاز بعثت نبوی، گروهی از مسلمانان جنبه زاهدانه آن را در سلوک خویش برجسته کردند. با گسترش دایره اسلام، اندیشه‌های زاهدانه مسیحی و سایر ادیان هم در آن تأثیر گذاشت و رهبانی‌گری در اسلام رواج یافت. دیری نگذشت که تصوف چنان گسترش یافت که بر جریان‌های فقهی سایه افکند. خانقاه‌ها و قلندرخانه‌ها و مانند آن ساخته شدند و دراویش و متصوفه در آن اجتماع کردند و به ذکر و عبادت مشغول شدند.

جریان متصوفه و معرفت عرفانی حاصل اشراقات، جریان

است. احتمالاً برخی مجموعه‌ها هنوز فهرست‌نویسی نشده است. تنها تعداد کمی از کل نسخ تصحیح و چاپ گردیده است» (احمد یوسف حسن، ۱۳۷۷، ص ۲۲). به همین علت هنوز به درستی از میزان رشد و پیشرفت علمی ملت‌های مسلمان آگاهی نداریم. در این مقاله به اختصار به پیشرفت‌های فناوری میان مسلمانان نیز اشاره می‌کنیم. مسلمانان از طریق اقوام و تمدن‌هایی که به سیطره خویش درآوردند میراث‌دار فناوری شدند و به سرعت در آن به نوآوری و تعالی رسیدند. پسران موسی بن شاکر، که در قرن دوم در دوره ترجمه زندگی می‌کردند، پس از آشنایی با علوم و صناعات در مدت کوتاهی به مرحله تالیف و تحقیق و ابداع رسیدند. در کتاب الحیل (کتابی در هیدروستاتیک) «شرح بیش از یک‌صد وسیله، که حدود ۷۵ تا از آن‌ها طرح خود آنان بوده آمده است» نام برده شده است (همان).

مسلمانان در آغاز از میراث اسلاف خود بهره می‌بردند، اما در قرن ششم جزری کتاب‌های خود را در علم الحیل و سایر فنون می‌نوشت، منابعی که استفاده کرد عمدتاً منابع اسلامی بود (همان، ص ۲۳).

مسلمانان در ساخت جنگ‌افزارهای نظامی هم پیشرفت خاصی کردند. تکنولوژی توپ و نارنجک و منجنیق را توسعه دادند و باروت را در اشکال مختلفی به‌کار بردند. این وسایل جدید نقش مهمی در پیروزی آن‌ها در جنگ‌های صلیبی و فتح قسطنطنیه داشت (همان، ص ۱۵۵).

کتاب نظامی بسیاری هم تألیف کردند که در آن‌ها طرز ساخت و روش استفاده از این وسایل را آموزش می‌داد. از ال‌کندی، فیلسوف اسلامی، کتابی در فن شمشیرسازی مانده است. در تاریخ صنایع آمده است بیش از ۵۰ رساله در موضوع تیراندازی و اسب‌سواری و آرایش نظامی در دست است و حتماً رسائل متعدد دیگری هم در کتابخانه‌های جهان هست که هنوز شناسایی نشده است (همان، ص ۱۲۴).

مسلمانان در فنون مختلف پیشرفت کردند، در فلزگری و فولاد تا شیشه‌گری و سفال و رنگریزی. در معماری و مهندسی و ساخت پل‌ها و جاده‌ها و سدسازی و شبکه‌های انتقال آب و ... ذکر دستاوردهای فنی ایشان در کتب متعددی که در این زمینه‌ها نوشته‌اند ضبط شده است.

در تکنولوژی و تولید مصنوعات و منسوجات مسلمانان به سطحی از دانش و پیشرفت رسیدند که «بازرگانی میان اروپا و جهان اسلام در شکل خاص خود به بازرگانی استعماری سده‌های نوزدهم و بیستم شباهت داشت. جز آنکه در آن عصر، اروپا در موقعیت مستعمره قرار داشت. واردات اروپا بیشتر شامل کالاهای مصرفی می‌شد و در مقابل مواد اولیه و برده صادر می‌کرد» (همان، ص ۲۶).

مسلمانان برای صادرات کالاهایشان، قوانین بازرگانی درخور

اقتباس کردند و تا امروز هم به‌کار می‌برند.

در رشته کیمیا منابع هر مسمی و تعلیمات باطنی مبنا قرار گرفت و جابربن حیان، شاگرد امام صادق (ع)، تحقیقات و تألیفات و اکتشافات بسیاری در این حوزه انجام داد. «معروف است که او کاشف اسید سولفوریک و اسید نیتریک و تیزاب است» (احمد یوسف حسن، ۱۳۷۷، ص ۲۰۲) به همین علت درباره او گفته‌اند: «مقام او در کیمیا مانند مقام ارسطو در منطق است» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷ به نقل از بتلو، کیمیا در قرون وسطی، ص ۳۵۸).

تعلیمات جابری روح باطنی پیچیده‌ای دارد و با علوم غریبه و علم حروف یا جفر، که از اختراعات امام صادق (ع) است، آمیخته است (کرین، ۱۳۸۹، ص ۱۸۳). علم حروف بر این اساس قرار دارد که: «اسرار الهی و موضوعات علم آن اسرار همچنین واقعیت‌های دقیق و حقایق انبوه و امور آسمانی و زمینی بر دو دسته است: اعداد و حروف. اسرار حروف در اعداد مختلفی است و ظهور اعداد در حروف است و اعداد حقایق آسمانی هستند که به جواهر روحانی تعلق دارند و حروف به دایره حقایق مادی و ایجاد متعلق‌اند» (همان، ص ۱۹۷).

در مقابل نگرش کیمیاگرانه به علوم طبیعی، نگرش متعارفی به طبیعت میان مسلمانان رواج یافت که مبنای توسعه علوم طبیعی شد. طبیعیون از جابر و نوشته‌های او هم استفاده بسیاری بردند، اما به عقاید باطنی او نپرداختند. رازی، که علم داروسازی و طب و شیمی در جهان اسلام مدیون اوست، و ابوریحان بیرونی، که در علوم مختلف از سرآمدان دانشمندان اسلامی است، در این شمارند: مسلمانان در نجوم نیز پیشرفت‌های بسیاری کردند. دانش نجوم را از منابع هندی و یونانی و اسکندرانی فراگرفتند، اصلاح کردند و بر آن افزودند و به غرب بردند. آنان برای رصد ستارگان چندین رصدخانه ساختند و ابزارهای رصد پیشرفته تکمیل یا اختراع کردند و رصدهای دقیقی انجام دادند. «برای نخستین بار به کروی بودن زمین و دوران آن به گرد محورش قائل شدند» (حنالفاخوری، ۱۳۶۷، ص ۳۶۴).

آنان علم جغرافیا را مانند نجوم از مجسطی بطلمیوس فراگرفتند، مطالب فراوانی بر آن افزودند و از طریق سیر و سفر دست به اکتشافات تازه‌ای زدند. ادیسی سرچشمه‌های نیل را کشف کرد و ابوریحان بیرونی در تحقیقاتش گزارش‌های دقیقی از اوضاع جغرافیای هند تنظیم کرد. او همچنین در آداب و رسوم اجتماعی و ادیان ایشان هم تحقیق کرد. ابوریحان بیرونی با اینکه با عقاید رازی مخالف بود، در علم به مشی رازی تمایل داشت. او در ریاضیات، نجوم و جغرافیا و معدن تألیفات ارزشمندی دارد.

مسلمانان در زمینه علوم ابداعی و اقتباسی به پیشرفت‌های شگرفی دست یافتند و دوران طلایی را پیمودند. «صدها هزار نسخه خطی، که عمدتاً به زبان عربی است، در کتابخانه‌های جهان وجود دارد که شمار زیادی از آن‌ها دارای موضوعات علمی

تشویق نمی‌کرد. کتاب خدا را برای رفع نیاز مسلمانان کافی می‌دانستند و ترویج علوم جدید را موجب دوری مردم از دین و ایمان می‌دیدند و احادیثی از پیامبر را هم به شهادت می‌گرفتند (جرجی زیدان، ۱۳۸۴، ص ۴۳۶).

جامعه اسلامی هنوز در مرحله نوپایی قرار داشت و طرح مباحث اعتقادی و علمی در آن ممکن بود موجب بروز تشقت و پراکندگی و اختلاف شود. از سوی دیگر، جامعه اسلامی هنوز از دوره جاهلیت فاصله چندانی نگرفته بود و بیشتر مردمان و حاکمان هنوز قدر علم و دانش را به درستی در نمی‌یافتند. با وجود این، نطفه مباحث علمی و اعتقادی در همین دوره شکل گرفت و در قرون بعد بالید.

گسترش جغرافیایی جهان اسلام مسلمانان را به گنجینه‌های علم و دانش سایر تمدن‌ها مسلط کرد و ایشان را ناگزیر به گفت‌وگو با سایر اقوام و استفاده از تجارب و معلومات آن‌ها کرد. استعداد ذاتی اسلام برای ایجاد گفت‌وگویی عقلانی و علاقه‌مندی مسلمانان به فراگیری علم و دانش آنان را به استفاده از این گنجینه‌ها برانگیخت.

قرآن و پیامبر و اوصیای او مردم را به کسب علم تشویق می‌کردند. پیامبر جلسات بحث و گفت‌وگوی علمی را در مساجد رونق داد و در قرون اول، بحث حدیث و تفسیر و ادبیات در میان اجتماع مسلمانان رونق گرفت. پس از آنکه مسلمانان با علوم سایر اقوام مواجه شدند، این قابلیت به صورت اقبال به سایر دانش‌ها بروز کرد و این استعداد درخشید.

از زمان عمر بن عبدالعزیز و پس از آن خلفای عباسی، آموزش علم و ترویج آن مورد توجه خلفا قرار گرفت. ایشان چنان در تکریم دانشمندان کوشا بودند که «امین و مأمون پسران هارون الرشید برای بردن نعلین فرا (از علمای لغت) با هم نزاع می‌کردند و سرانجام هم قرار گذاردند که هرکدام یک تای نعلین استاد را بردارند» (همان، ص ۴۷۷). این احترام به دانشمندان به صورت فرهنگ درآمد و خانواده‌های اعیان و بزرگان و مردم کوچک و بازار هم در این امر بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند.

دانشمندان در دربار خلفای عباسی اجر و قرب خاصی داشتند و با آزادی، رأی و نظر خود را بیان می‌کردند. در این دربارها از منجم صائبی و پزشک نسطوری تا شعوبی و مسلمان آمد و شد می‌کردند و به آنان احترام گذاشته می‌شد.

مأمون محلی برای اجتماع مترجمان کتب علمی تأسیس کرد و در آن مترجمان با ادیان مختلف را به کار ترجمه گماشت. پدرش هارون نیز چنان به امر تشویق دانشمندان همت می‌کرد که «به اندازه وزن کتاب‌ها طلا می‌داد» (همان، ص ۵۵۸). فقط حکومت نبود که به دانش اهمیت می‌داد، اعیان و بزرگان هم چنین می‌کردند. دولت و مردم در امر ساخت بیمارستان برای درمان مردم و تأمین هزینه آن کوشا بودند. «بیمارستان‌های آن روز در کمال نظم

توجهی را وضع کردند. بانک‌هایی تأسیس کردند که مرکزی در بغداد و شعبه‌هایی در سایر بلاد داشت و انتقال پول میان آن‌ها به صورت چک انجام می‌شد. کلمه چک هم از ریشه «سک» عربی می‌آید. آن‌ها میان کشورهای مختلف به داد و ستد کالا برخواستند و ثروت فراوانی به کشورهای اسلامی آوردند. سرمایه‌گذاری این ثروت در صنایع، رونق مضاعف آن‌ها را در پی داشت.

صنعت‌کاران و صاحبان حرف برای خود نظامات صنفی تشکیل دادند. این سازوکارها مراحل تربیت نیروی انسانی و آموزش آنان را مشخص می‌کرد. حرفه‌آموزی از مرحله شاگردی آغاز می‌شد و تا استادی پیش می‌رفت. استادی صرفاً رسیدن به توانایی و فناوری نبود، بلکه طی مدارج اخلاقی را هم در خود داشت.

استاد در هر صنفی قدر و ارجی داشت و هرکسی که به کاری وارد می‌شد آرزو داشت در آن حرفه به مقام استادی برسد. در هر صنفی هم میان اعضا، براساس سن و سال و علم و دانش و منزلت اخلاقی، روابطی برقرار بود. مجموعه این روابط به صنف هویت می‌داد.

این نظامات رابطه عمیقی با اعتقادات و جهان‌بینی ایشان داشت. با رواج جریان فتوت در جوامع اسلامی در قرون هفتم و هشتم هجری ساختار اصناف براساس مدارج و مبتنی بر آداب و سنن جوانمردی قرار گرفت. در میان جوانمردان رابطه خدمت‌گزاری و فروتنی ارزش خاصی داشت و دیوارهای تقسیمات طبقاتی را میان اعضا فرومی‌ریخت. مرام و معرفت از طریق جوامع صنفی در فرایندی عملی به اعضا انتقال می‌یافت.

در میان مسلمانان به صاحبان حرف و دانشمندان نجوم و فیزیک یا شیمی و گاه صنعتگران ماهر هم مهندس می‌گفتند. مهندسان و استادان صاحب حرفه شأن بالایی داشتند؛ گاه تا مدارج بالای درباری هم می‌رسیدند و مورد عنایت خلفا قرار می‌گرفتند. علوم مهندسی هم در شمار علم ریاضی محسوب می‌شد و از این طریق شرافت ریاضیات را پیدا می‌کرد (همان، ص ۱۰۲-۱۰۳).

این دوران حدود شش قرن پایید و با حمله مغول رو به افول نهاد؛ چنان‌که امروز کشورهای اسلامی سهم جدی در دانش و تمدن جدید ندارند و بیشتر مصرف‌کننده فرآورده‌های علمی بیگانگان‌اند. این مسئله که علت افول دانش نزد مسلمانان چیست موضوع این مقاله نیست، اما توجه به عللی که موجب رشد دانش مسلمان شد و خصوصیات این دانش، به مقصود این پژوهش کمک می‌کند.

۲. علل رشد دانش در میان مسلمانان

تشویق اسلام به علم‌آموزی و دانش‌اندوزی مبنای پیشرفت دانش میان مسلمانان است. این تشویق و تحریض و نیاز به فهم قرآن و کتابت و نشر آن موجب نشر علم شد. در دوره خلفای راشدین و بنی‌امیه حکومت کسب دانش را چندان

و مردم را پشتیبان دولت قرار می‌داد. این نهادها به مردم امکان دانش‌اندوزی می‌داد و کسانی که دانش می‌اندوختند را اعتبار می‌بخشید و به این ترتیب بازار علم را رونق می‌داد.

این نظامات با سنت‌های اسلامی رابطه عمیقی داشتند. مسجد محل آموزش علم و برگزاری نماز جماعت بود و مردم با صدقات مذهبی و موقوفات مدارس را تأسیس یا اداره می‌کردند؛ نهاد علم و دین با هم پیوستگی داشت. در مدارس نیز چنین بود؛ مدارس را عموماً فقهای بزرگ اداره می‌کردند؛ چنان‌که مدرسه نظامیه بغداد را مدتی امام محمد غزالی اداره می‌کرد.

نزدیکی مسجد و مدرسه معنای معنوی و اعتقاد روحانی را به طلاب می‌آموخت. علم و اعتقاد دینی ایشان را به هم نزدیک می‌کرد؛ درهم می‌تنید و هویت می‌بخشید. این سنت ادامه یافت؛ به طوری که اغلب مدارس علمی را کنار مساجد بزرگ بنا می‌کردند. حجره‌های مساجد را به طلاب می‌دادند و آن‌ها در شبستان مساجد حلقه‌های بزرگ تدریس برپا می‌کردند.

در علوم اسلامی قرآن و سنت نبوی مرکز دایره و خورشیدی بود که هر دانشی به قدر وسعش شعاعی از آن را به اطراف می‌پاشید. فقه و حدیث و تفسیر و کلام و صرف و نحو و تاریخ هر یک به نحوی نور الهی را در خویش منعکس می‌کردند و این انعکاس‌ها در مسجد، در پرتو ذکر خدا تکثیر می‌شد. عالم از انعکاس این نور بهره می‌گرفت و انعکاسات نورانی آن‌ها در قلب مؤمن یاد خدا را پژواک می‌کرد.

ساختارهای استاد و شاگردی نظام صنعتی و مبنای معامله بازار و نهادهای مالی هم صورت بسط‌یافته تعالیم مذهبی بود. تعالیم مذهبی از استاد به شاگرد منتقل می‌شد یا رفتار کاسب و مشتری را تنظیم می‌کرد. در نتیجه اعتقاد به صورت نگرشی در همه ابعاد جامعه سرایت می‌کرد و بر نحوه عمل مردم اثر می‌گذاشت. هرگونه زایش یا خلاقیت هنری - صنعتی و فراتر از آن عملی به صورت ظهور اعتقاد مذهبی جلوه می‌کرد.

امروز که ما از آن زمان فاصله گرفته‌ایم، با نگاه به فرآورده‌های تمدن اسلامی هویت متمایز آن را به خوبی درک می‌کنیم. این هویت در هنر اسلامی و معماری و فلسفه و حتی طب تجلی دارد. این هویت مبتنی بر منطق و روشی خاص شکل نگرفته است؛ بلکه معلول تابش نورانیت اخلاق و اعتقادات دینی در بینش حاکم بر این دانش‌ها و هنرها و جوشش ذوق و استعداد در بستر ایمان دینی است.

روشن است که دانش و هنر صنعت رفتار آدمی و نمودی از احوالات او در جامعه است. اثر هنری آینه ذهن و اندیشه و شخصیت هنرمند و کار صنعتگر است. دانش عالمان نیز متأثر از احوال وجودی ایشان است. جامعه اسلامی، که نظام تعلیم و تربیت و ساختارهای اجتماعی‌اش از اسلام الگو گرفته بود، احوال هنرمند و صنعتگر را نیز به نحوی متأثر می‌کرد که چنین اعتقادی

و ترتیب اداره می‌شد و بدون توجه به ملیت و دین و مذهب و شغل همه بیماران با نهایت دقت معالجه می‌شدند... طب و داروسازی هم در همان محل تدریس می‌شد و شاگردان علاوه بر تحصیل علمی، تحصیل عملی نیز داشتند» (همان، ص ۶۱۰).

اهداف خلفای عباسی از این دانش‌گسترسی سیاسی بود؛ دانش را موجب مجد و عظمت و بزرگی دولت خویش می‌دیدند. در پی ایجاد دستگاهی مقابل شیعیان و فقهای زمان خویش و کاستن از قدرت ایشان بودند. هرچه بود دانش‌اندوزی را تشویق می‌کردند و دانشمندان را می‌نواختند.

این مسئله امر سیاسی صرف نبود و همه توسعه علم در دستگاه خلفه و اعیان و اشراف اتفاق نمی‌افتاد. در مدینه مکتب علمی مستقلی توسعه یافت که عالمان آن فقهای بزرگی بودند که با دستگاه خلافت ناسازگاری داشتند. در این شهر امام صادق (ع) و شاگردانشان مکتب فقه جعفری را به صورت مستقلی توسعه دادند و شاگردان بسیاری را در علوم مختلف تربیت کردند که پیش‌تر به نام جابرین حیان اشاره کردیم. امامان فقه اهل سنت هم در دامان خلفا بزرگ نشدند. برخی از ایشان با این کانون مناسبات خوبی هم نداشتند. غرض آنکه دانش طلب عمومی مردم شده بود و نزد مردم ارزش یافته بود. دولت هم تشویق می‌کرد و برای توسعه آن خرج می‌کرد و نهاد می‌ساخت.

حلقه‌های درس نخست در مساجد تشکیل می‌شد و بعدها صورت منظم‌تری یافت و مدارس تشکیل شدند؛ البته همچنان مساجد در راه نشر دانش می‌کوشیدند. حکومت‌ها مدارس را تأسیس می‌کرد و به طلاب علوم شهریه می‌داد. برخی از مدارس هم مردم‌نهاد بودند؛ با موقوفات و صدقات مردم اداره می‌شدند و تربیتات منظمی داشتند.

اصطلاح امروز نهاد و مردم‌نهاد به صورتی که در جامعه ما فهمیده می‌شود قادر به توصیف وضع آن روز جامعه اسلامی نیست. آنچه بود در آن روزگار شوق دانش از ضمیر مردمان مسلمان از ایرانی و عرب و قبطی و شامی می‌جوشید و به صورت نهادهای مردمی و حمایت دولت‌ها بروز می‌کرد.

بنای هر تمدنی بر نظامات اداری و ساختارها و قوانین و مقرراتی است که از طریق آن امور جامعه تنظیم می‌شود. دولت‌ها از علم و دانش و رونق آن حمایت می‌کردند. مدرسه و کتابخانه می‌ساختند؛ به علما مقرر می‌دادند؛ دانشمندان را مانند تزیینات گرانبهایی به دربارشان می‌آویختند و آن‌ها را قدر می‌دانستند یا به تحقیقات علمی آنان، مانند ساختن رصدخانه و تنظیم زیجات کمک می‌کردند.

این کار فقط حمایتی سیاسی نبود، بلکه ریشه عمیق مدنی داشت. آن‌ها از این راه در دل مردم جای باز می‌کردند. به قول خواجه نظام‌الملک، وزیر سلطان سلجوقی، لشکری می‌ساختند که در سیاهی شب از خواب برمی‌خواست و دولت را دعا می‌کرد

را با فعل خویش بنماید.

البته این اعتقاد و ایمان با انگیزه‌های شخصی و برداشت‌های شخص و تعالیم فقها و شیوخ و نظامات قومی، که ایشان در آنجا می‌زیستند، آمیختگی داشت؛ یعنی هویت اسلامی لزوماً همان هویت مد نظر قرآن و پیامبر نبود، اما تعالیم نبوی در مرکز این دایره نورافشانی می‌کرد و قلوب مؤمنان را متحول می‌کرد و هرکس به‌نحوی از این سرچشمه می‌نوشت.

مسئله دیگری که موجب رشد دانش نزد مسلمانان می‌شد تساهل و مدارا با اهل دانش بود. این روحیه و بزرگ‌منشی و سعه صدر مسلمانان بستری برای زندگی دانشمندان بلاد مختلف بود و استفاده از دانش ایشان را فراهم می‌کرد. این کار در دربار و جامعه علمی و میان دانشمندان فرهنگ بود و محیطی آرمانی برای دانشمندان دوران طلایی در ممالک اسلامی پدید آورده بود.

مشهور است که سید رضی، عالم بزرگ شیعی در قرن پنجم و ششم و از شاگردان برجسته شیخ مفید، در رثای دانشمندی صائبی شعری سرود. خرده‌گیران بر او طعنه زدند که سید در رثای کافری شعر سروده و او به آن‌ها جواب داد که من دانش او را ستوده‌ام. غرض آنکه ستایش دانش و دانشمند و دادن آزادی کار به ایشان میان مسلمانان فرهنگ والایی بود که مسلمان و کافر نمی‌شناخت و به هریک در ظرف خویش اجازه رشد و نمو می‌داد.

مسئله مهم این است که مسلمانان در نخستین مواجهه با دانش و علم سایر اقوام و تمدن‌ها خویش را نباختند و بر اعتقادشان استوار ماندند و کوشیدند میان عقاید خود و این دانش‌ها هماهنگی ایجاد کنند؛ به‌نحوی که هویت اعتقادی اسلام را حفظ کنند. آن‌ها پس از مدتی کوتاه این ذخایر معنوی را به ذخایر معنوی اسلامی خود افزودند و به تولید دانش و حکمت براساس اعتقادات خویش رسیدند. آن‌ها دانش و معلومات تمدن‌های اقوام دیگر را فراگرفتند و به آن هویت جدیدی بخشیدند؛ به طوری که امروز از علوم اسلامی سخن می‌گوییم؛ فلسفه اسلامی، طب اسلامی و....

اسلام مردم مسلمان را به دین و عقیده‌ای فرخاند که قابلیت معنوی و استعداد فرهنگی لایزالی داشت؛ تدین به اسلام از ملتی که تا پیش از آن اقوام پراکنده صحرائشینی بودند که از فرهنگ و تمدن بهره چندانی نداشتند. اسلام این اقوام صحرائشین را متمدن کرد، قدرت بخشید و آقایی داد.

در مواجهه با تمدن‌های ایران و روم و غیر آن، مسلمانان ملت فاتحی بودند که عزت و قدرتشان را مدیون اسلام بودند. آن‌ها در مواجهه با سایر فرهنگ‌ها، ملت مغلوب و استعمارزده‌ای نبودند که در مقابل سایر ملل سرافکننده باشند و اسلامشان نهفته در منابع دینی یا افتخاری تاریخی باشد.

دین اسلام چنان دیده و دل مسلمانان را متأثر کرده و به آن‌ها اعتماد به نفس بخشیده بود که در مواجهه با دانش سایر اقوام،

مانند گوه‌شناسی در و گوهر ایشان را می‌خریدند و سنگ‌های بی‌ارزش و شیشه‌های رنگی را وامی‌گذاشتند. آن‌ها خود را از اعتقادات سایر اقوام غنی می‌دیدند و به مبنای محکم دینشان باور داشتند و در سایه این ایمان خود را مستغنی از اعتقادات دیگران می‌یافتند و از سوی دیگر، آموزش علوم سایر ملل را موجب رشد خود و جامعه می‌دیدند و در این راه می‌کوشیدند.

نتیجه‌گیری

علم و دانش میان مسلمانان در صدر اسلام رشد کرد و پس از آن به اروپا انتقال یافت و در رنسانس علمی اروپا تأثیر گذاشت. رشد علمی مسلمانان چنان است که سارتون در کتاب معروف تاریخ علم، سده‌های نهم و دهم و یازدهم میلادی را به نام دانشمندان مسلمان نام‌گذاری کرد و نسبت وضع علمی مسلمانان با سایر بلاد را، مثلاً در قرن نهم میلادی، «بسیار والاتر» توصیف کرد (سارتون، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۳۳).

این درخشندگی از قرن دوازدهم میلادی رو به خاموشی گذاشت. «پایان سده یازدهم نقطه عطفی در تاریخ بشریت بود... هنوز دانشمندان بزرگی در میان مسلمین بودند... ولی رفته‌رفته ظهور چنین دانشمندانی استثنایی می‌شد... گویی روح الهام‌بخش، که بزرگ‌ترین کامیابی فکری مسلمانان را پدید آورده بود، زیر فشار راست‌کیشی متعصبانه به اذهان دانشمندان مسیحی و یهودی رانده می‌شد» (همان، ج ۲، ص ۹۱۲).

این راست‌کیشی متعصبانه همان نقد ستیزه‌جویانه با فلسفه و علوم عقلی بود که با غزالی به اوج رسید و جریانات فقهاتی متعصب و متحجران هم آن را امتداد بخشیدند. مغولان نیز بر تمدن اسلامی چنان تاختند که آثار مدنیت شهرهای بزرگی مانند نیشابور را برای همیشه از تاریخ پاک کردند. جریانات متصوفه هم در ستیز با فرهنگ خرده‌محور کم نگذاشتند. از سویی نیروهای اندیشمند بسیاری را به ترک دنیا و زهد و رهبانی‌گری کشیدند و به این ترتیب از فعالیت در عرصه‌های اجتماعی به حاشیه عزلت بردند. از سوی دیگر، با بی‌توجهی به روش‌های متعارف عقلی و نفی و طرد آن‌ها موجب نوعی تقدیرگرایی و زندگی قلندری شدند که استفاده از عقل برای ساختن دنیا در آن نقش مهمی نداشت.

این سخن به معنی نفی همه معارف و آموزه‌های جریان تصوف یا جریان نقد فلسفه و علوم عقلی در جهان اسلام نیست. در مقابل تأیید همه علوم عقلی و راه و روش دانشمندان طبیعی و حکمای اسلامی را هم تأیید نمی‌کند. غرض این مقاله بازکردن علل سقوط تمدن اسلامی نیست، اما به طور کلی باید متذکر شد بی‌توجهی به عقل و دورشدن از مشی عقلانی در این سقوط نقش مهمی داشت.

منابع

- احمد یوسف حسن، دونالد ر. هیل (۱۳۷۷). تاریخ صنایع مسلمین. ترجمه اردشیر اشراقی، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- جرجی زیدان (۱۳۸۴). تاریخ تمدن اسلام. ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیرکبیر.
- حرعاملی، (۱۴۰۹) وسائل الشیعه. قم: ال البيت.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵). کارنامه اسلام. تهران: امیرکبیر.
- سارتون، جرج (۱۳۸۳). مقدمه تاریخ علم. ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران: علمی و فرهنگی.
- الفاخوری، حنا و خلیل الجر (۱۳۶۷). تاریخ فلسفه در جهان اسلامی. ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- کربن، هانری (۱۳۸۹). تاریخ فلسفه اسلامی. ترجمه اسدالله مبشری، تهران: امیرکبیر.
- گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۷). تاریخ فقه و فقها. تهران: سمت.

